

حمایت از
سیاست تعاملی
با چین در میان
کسب و کارهای
ایالات متحده نیز
عمیق و وسیع بود.
به طوری که به چین
به چشم یک پایگاه
تولیدی و یک بازار
غول آسا نگریسته
می شد که بیش از
یک میلیارد مشتری
بالقوه داشت.
گروه های تجاری
مثل اتاق بازرگانی
ایالات متحده،
کنفرانس کسب و کار
و اتحادیه ملی
تولیدکنندگان
آمریکارا، آنچه
توماس دانهو، رئیس
وقت اتاق بازرگانی،
«طوفان لابی گری
بی وقفه» نامید، به
کار بستند تا چین را
وارد سازمان تجارت
جهانی کنند.

ایالات متحده نزدیک تر از چیزی است که شوروی توانست باشد. اتحاد شوروی در اوج قدرتش در اواسط دهه ۱۹۷۰ برتری کوچکی در جمعیت داشت (کمتر از ۱/۲ به ۱) و اگر از تولید ناخالص ملی به عنوان شاخص تقریبی ثروت استفاده کنیم، از ثروتی برابر با ۶۰ درصد ثروت ایالات متحده برخوردار بود. در مقایسه، چین اکنون چهار برابر ایالات متحده جمعیت دارد و ثروتش برابر با حدود ۷۰ درصد ثروت ایالات متحده است. اگر اقتصاد چین به رشد چشمگیر سالانه ۵ درصدی ادامه دهد، در نهایت به قدرت بالقوه ای بالاتر از قدرت آمریکا دست خواهد یافت. پیش بینی شده است که تا سال ۲۰۵۰، چین یک برتری جمعیتی حدود ۳/۷ به ۱ خواهد داشت. اگر چین در سال ۲۰۵۰ نصف سرانه تولید ناخالص داخلی ایالات متحده را داشته باشد (وضعی که تقریباً کره جنوبی امروز دارد)، ۱/۸ برابر ثروتمندتر از ایالات متحده خواهد بود. و اگر بهتر عمل کند و به سه پنجم سرانه تولید ناخالص داخلی ایالات متحده تا آن زمان برسد (یعنی وضعی که اکنون ژاپن دارد) ۲/۳ برابر ثروتمندتر از ایالات متحده خواهد بود. به مدد این قدرت نهفته، پکن می تواند ارتشی ایجاد کند که بسیار قدرتمندتر از ارتش ایالات متحده آمریکا باشد؛ آمریکایی که از ۶۰۰۰ مایل دورتر رقیب ارتش چین خواهد بود.

شوروی نه تنها از ایالات متحده فقیرتر بود، بلکه در نقطه اوج جنگ سرد، در حال ترمیم ویرانی های وحشتناکی بود که آلمان نازی به بار آورده بود. در جنگ جهانی دوم در این کشور ۲۴ میلیون شهروند از دست رفت، و ۷۰۰۰۰ شهر و روستا، ۳۲۰۰۰ فعالیت صنعتی، و ۴۰۰۰۰ مایل خطوط ریلی نابود شد. شوروی در جایگاهی نبود که ایالات متحده را به چالش بکشد، اما چین آخرین بار در سال ۱۹۷۹ با ویتنام جنگید و در دهه های بعد به یک غول اقتصادی تبدیل شد.

یک فشار دیگر بر توانایی های شوروی وجود داشت که در مورد چین وجود ندارد: متحدان در دسرساز. در طول جنگ سرد، شوروی حضور نظامی بزرگی در اروپای شرقی داشت و در سیاست های همه کشورهای آن منطقه درگیر بود. باید از طرفی، با شورش ها در آلمان شرقی، لهستان، مجارستان، و چکسلواکی درمی افتاد و از طرف دیگر، آلبانی، رومانی و یوگسلاوی، سیاست های امنیتی و اقتصادی مسکو را پیوسته به چالش می کشیدند، ضمن اینکه دست های شوروی در چین نیز بند بود؛ چینی که در میانه جنگ سرد جهت گیری اش را تغییر داد. این متحدان فشاری بر گلوی مسکو بودند که تمرکز شوروی را از رقیب اصلی یعنی آمریکا بر هم می زدند. چین فعلی متحدان کمی دارد و به غیر از کره شمالی، به نسبت شوروی وابستگی بسیار کمتری به دوستانش دارد؛ بنابراین پکن انعطاف پذیری بیشتری برای در دسرسازی در خارج از مرزهایش دارد.